



فاطمیما بنزاده

غنچه های خشک سرما زده
در چهارراه بی عاطفگی...
این بار هم
چراغ قرمز را
بی توجه رد کردیم

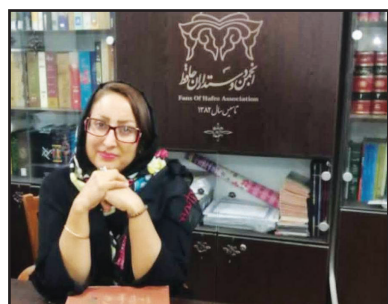
بی تفاوت گذشتیم
از بادکنکهای
که با بغض ترکید



سعید قاسم مختاری

وقت و بی وقت تو را می خواهم
وقت وادادگی شب بویا
کو به کو
کوچه به کوچه
به سکوت شب و
سوتک زدن جیرجیرک
پرسه در باغ خیالت
چشمه ساریست گذر بین درختان
قدحی بر کشم از آب روانت
کفکی بر صورت
خواب از چشم گریزان
چشم از یاد تو گریان
همه جا مهتاب است
اما
کی توانم که گشایم
رمز چشمان تو را من...

وقت چه چه زدن مرغ سحر
اسم تو را می شنوم
وقت گل دادن غنچه
بوی تو می شکفد
می بالد
همه جا عکس تو را می بینم
توی موجیدن فنجان
وسط قرصک نان
شهد عسل می چسبید
طعم شیرین تو در
زیر زبان می چرخد
اگرم باز بپرسی از خورشید
خود او معترف هست
حوض ماهی
و غم فواره
از شفق بافه موهای توام
زرین است ...
وقت کوچیدن مرغابی هاست
سوی نرمینه دریاچه آرامش تو
وقت زیبا شدن آبی ها
وز نقشینه پروازه مرغابی ها...
وقت و بی وقت تو را می خواهم
آواز تو را زیر لبی می خوانم
اما
کی توانم که گشایم
رمز چشمان تو را من.....



آرزو جمالی

سمفونی گنجشکها
گوشواره های گیلان
نوازش باد
و
تاب مستانه ی انگور
خواب خرگوشی کودکی ام را نوازش میدهد
آبشار بیدریغ نور
و خدایی با حواس پرت
همینها
برای من
کافی ست
بگذار برگردم



لقمان خفری

صدای جرس آید اکنون چه دانی
مکن شکوه جانا تبه شد جوانی
جگرسوز شد داغ هجرانت ای یار
غریب از نظر مانده ام بی نشانی
صبا همنشین سلام سحرگاه
دمی بگذر از کوی آن یار جانی
سفر تلخ و صد نامه ی ناگشوده
حذر باید اکنون ازین مهربانی
سپردم به طوفان چو خاکستر سرد
من این حسرت گفتگوی نهانی



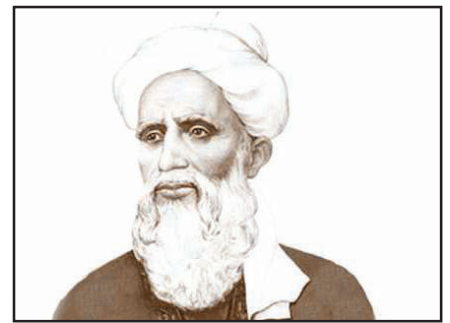
سیروس بصیری

کی دیگر...؟
چقدر خسته ام از انتظار و کی دیگر
به کام دل نشد این روزگار و کی دیگر
همیشه دوخته ام با دعا دلم بر عرش
نشد فلک شودم غمگسار و کی دیگر
زمین قرار نمی یابد از تکاپویم
اگر نجویدت این بی قرار و کی دیگر
خزان خزان و زمستان چه داند از این دل
بهار و گوشه ی چشم نگار و... کی دیگر
وجب وجب که در این انزوا فرو رفتم
شکستم و نشکست این حصار و کی دیگر
کنار زاغ و زغن سوسنی نمی زوید
بهاره خوانی نای هزار و کی دیگر
خرابه های مرا می برد غمت هر شب
به شوق رقص و طرب در بهار و کی دیگر
قطار بر سر رفتن نشسته میداند
که نیست فرصت ما بی شمار و کی دیگر



نیلوفر رحمانی

از من بخواه که نگاهم را به تو قفل کنم
گوشم زنجیری صدایت
وجهانم آماده حضورت
بخواه روحم را بخواه جسمم را
عینیت را ذهنیت را
به غارت ببر تا ویرانگی ام آباد شود



انوری شیرازی

ای دیر بدست آمده بس زود برفتی
آتش زدی اندر من و چون دود برفتی
چون آرزوی تنگدلان دیر رسیدی
چون دوستی سنگدلان زود برفتی
زان پیش که در باغ وصال تو دل من
از داغ فراق تو بر آسود برفتی
ناگشته من از بند تو آزاد بجستی
نا کرده مرا وصل تو خشنود برفتی
آهنگ به جان من دلسوخته کردی
چون در دل من عشق بیفزود برفتی



اشرف السادات کمانی

برخیز بیا که درد دل بسیار است
وقتی که زمین سرد ما بیمار است
زاییده جنین نارس جنگ و ستیز
میراث زمین قبیله ی تاتار است

خیام پریشان شده از این همه درد
افسوس جهان خموش و دل ها شده سرد
پنجاه گذشت و زندگی می گذرد
دنبال هر آنچه همه خواهند نگرد

من یک زن بیمناک از اما و سؤال
آماده برای عشق شیرین و وصال
فرهاد ندیده کوه ها را کنده
بر سینه ی سنگ ها تراشیده خیال

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی